

نقد یک رای در زمینه

ابطال شناسنامه

عباس میرشکاری^۱

استادیار گروه حقوق دانشگاه علم و فرهنگ

چکیده:

ولادت، ازدواج، طلاق و فوت، وقایع چهارگانه‌ای هستند که بر اساس ماده ۹۹۳ ق.م. اطلاع آنها به دایره سجل احوال و در نتیجه ثبت آنها الزامی است. مفاد وقایع مذکور در اسناد مختلفی به ثبت می‌رسد که باید آنها را سند رسمی دانست؛ چه این اسناد در نزد مامورین رسمی در حدود صلاحیت آنها و بر طبق مقررات قانونی تنظیم می‌شود. (ماده ۱۲۸۷ ق.م.) ماده ۹۹۹ ق.م. و ماده ۸ ق.ث.ا.، نیز در همین راستا، سند ولادت اشخاصی که ولادت آنها در مدت قانونی به دایره سجل احوال اظهار شده است را سند رسمی محسوب می‌کنند. اگرچه این ویژگی سند سجلی، مانع از تغییر یا ابطال این سند نیست؛ با این حال، لزوم حفظ صحت و اعتبار سند و مصونیت بخشیدن به آن از تعرض‌های گاه و بی‌گاه، امری پذیرفته شده است. در مقاله پیش‌رو، به نقل و نقد رای‌ی در همین رابطه می‌نشینیم.

کلیدواژه:

سند سجلی، سازمان ثبت احوال، سند رسمی، تاریخ تولد

مقدمه:

به منظور ایجاد اعتماد برای افراد نسبت به تطابق مندرجات سند سجلی با واقع و جلوگیری از ایجاد خدشه به آن با طرح دعاوی واهی، قانون‌گذار همواره درصدد تاکید بر اجرای اصل صحت در خصوص این اسناد بوده است، چنانکه ماده هشت ق.ث.ا. مقرر می‌دارد: «اسناد ولادت و مرگ و شناسنامه و برگ ولادت و گواهی ولادت و اعلامیه‌ها و اطلاعیه‌ها و دفاتر ثبت کل وقایع و نام‌خانوادگی از اسناد رسمی است و تا زمانی که به موجب تصمیم هیات حل اختلاف یا رای دادگاه بر حسب مورد تصحیح یا باطل نشده به قوت خود باقی می‌باشد». با این حال، رسمی محسوب شدن اسناد فوق به معنای منع اثبات کذب و نتیجتاً بطلان یا تغییر مفاد آنها نخواهد بود. در واقع سند رسمی به این دلیل اعتبار دارد که فرض بر این است که چون نزد مامورین رسمی در حدود صلاحیت آنها بر طبق مقررات قانونی تنظیم شده‌اند، با واقعیت انطباق دارند اما اگر اثبات شود مفاد سند رسمی با واقعیت مطابقت ندارد، این فرض به کنار می‌رود و ابطال یا تغییر مفاد سند رسمی مجاز تلقی می‌شود.

بند نخست - شرح پرونده

آقای (الف) طی دادخواستی به طرفیت اداره ثبت احوال به خواسته ابطال شناسنامه به شماره ۳۶۲۶۷۴ و اصلاح تاریخ تولد از ۱۳۴۳/۹/۱۹ به سال ۱۳۴۸/۹/۲۹، بیان داشته است: «در تاریخ ۱۳۴۸/۹/۲۹ متولد شده‌ام ولیکن والدینم به دلیل کم‌اطلاعی، شناسنامه برادر متوفایم را که تاریخ تولد وی ۱۳۴۳/۹/۱۹ بوده است را برایم بدون ابطال سند سجلی وی در نظر گرفته و استفاده می‌نمایند. پس با حفظ این فاصله زمانی سن اینجانب که بعد از برادر متوفایم متولد شده‌ام، غیرواقعی و به تبعیت از شناسنامه ایشان در نظر گرفته شده است و هم اکنون متوجه واقعیت شده‌ام و تقاضای ابطال سند سجلی شماره مذکور از تاریخ تولد ۱۳۴۳/۹/۱۹ و اصلاح آن به تاریخ تولد ۱۳۴۸/۹/۲۹ که تاریخ تولد واقعی‌ام می‌باشد را خواستارم».

دادگاه در دادنامه شماره ۵۴۸ به تاریخ ۱۳۸۹/۶/۳۰ با عنایت به عدم ارسال لایحه از سوی خواننده دعوا علی‌رغم ابلاغ اخطاریه و «نظر به اینکه خواهان در جهت اثبات ادعای خود به گواهی شهود تمسک نموده و شهود استنادی به اسامی... (چهار مرد) در جلسه دادگاه موضوع دعاوی خواهان را از جهت تاریخ تولد واقعی تایید نموده‌اند، لذا دادگاه با این اوصاف و قرائن و امارات حاصله در پرونده، دعاوی خواهان را ثابت و محرز دانسته، ضمن انطباق موضوع با ماده ۹۵۵ از قانون مدنی و مواد ۱۹۴، ۱۹۸ و ۲۲۹ از قانون آیین دادرسی مدنی حکم به

الزام خواننده به ابطال شناسنامه شماره ۳۶۲۶۷۴ با تاریخ تولد ۱۳۴۳/۹/۱۹ و صدور شناسنامه جدید با تاریخ تولد واقعی ۱۳۴۸/۹/۲۹ بدون تغییر سایر مندرجات آن صادر و اعلام می‌نماید».

بند دوم- تحلیل پرونده

الف- چرایی طرح پرونده

سند سجلی محتوی اطلاعاتی ناظر به هویت مدنی فرد در اجتماع است و بیانگر آن است که فردی با مشخصات خاص در جامعه وجود دارد. در عین حال این سند فی حد ذاته بر وجود عینی فرد دلالتی ندارد و تنها مشخصاتی را به صورت ذهنی و فارغ از فرد صاحب سند بیان می‌کند. برای آن که میان آن مشخصات با خود فرد رابطه عینی برقرار شود، از تصویر استفاده می‌شود. به این ترتیب که تصویری از فرد منضم به شناسنامه می‌شود تا میان آن مشخصات با خود فرد ارتباط و دلالت برقرار شود. به این جهت بند ۳ ماده ۳۶ ق.ث.ا. محل الصاق عکس را از جمله مشخصات و اطلاعات شناسنامه می‌داند. تبصره یک همان ماده نیز مقرر کرده است که «شناسنامه‌های نمونه جدید افرادی که به سن ۱۵ سال تمام می‌رسند باید ملصق به عکس همان سال صاحب آن باشد». همچنین به موجب تبصره دو ماده مزبور، «شناسنامه باید در سی سالگی تمام، با عکس همان سال صاحب آن تجدید شود. صاحب شناسنامه پس از رسیدن به سن سی سال مکلف است ظرف مدت یک سال برای تجدید آن مراجعه نماید». در واقع، به وسیله همین عکس است که میان مشخصات کتبی موجود در شناسنامه با فرد موجود در عالم خارج که دارای آن مشخصات است، رابطه برقرار می‌شود و صاحب آن شناسنامه مشخص می‌گردد. دقیقاً به همین دلیل تا زمانی که بر شناسنامه، عکسی پیوست نشده است، احتمال اینکه شناسنامه آقای الف برای آقای ب به کار رود و مشخصات یک شخص به عنوان مشخصات شخصی دیگر تلقی گردد، زیاد است. فرد شایع این فرض زمانی رخ می‌دهد که شخصی در سنین کودکی فوت می‌کند و اولیای متوفا به جای ابطال شناسنامه، آن را برای فرزند دیگر خود به کار می‌برند. به این ترتیب فرزند دوم صاحب شناسنامه‌ای می‌شود که با مشخصاتی که وی باید می‌داشت یا دارد مانند نام و تاریخ تولد تطابق ندارد. در این صورت، شخص به علت عدم انطباق شناسنامه با مشخصات حقیقی خود، خواهان ابطال شناسنامه فعلی و صدور شناسنامه جدید می‌شود. درخواستی که قانون ثبت احوال درباره‌ی آن ساکت و تشتت رویه قضایی در یافتن پاسخ قاطع واضح است. در پرونده حاضر، نیز همین اتفاق افتاده است؛ شخصی در تاریخ ۱۳۴۳/۹/۱۹، از پدر و مادری متولد شده، برای او شناسنامه صادر گردیده و اندکی پس از تولد، فوت نموده است؛ در تاریخ ۱۳۴۸/۹/۲۹ شخص دیگری، در همان خانواده، متولد شده، والدین این فرزند، شناسنامه فرزند نخست را که

هنوز ابطال نکرده‌اند، برای فرزند دوم خود به کار می‌برند. اینک، فرزند، از این اتفاق نابجا آگاه شده و خواهان ابطال شناسنامه خود است.

ب- عنوان صحیح خواسته: ابطال شناسنامه یا اصلاح تاریخ تولد

خواهان در عین حال که معتقد است شناسنامه‌ی در دستش از آن وی نیست و از همین جهت، خواهان ابطال شناسنامه‌اش می‌شود، با این حال، از متن دادخواست و لوائح ارائه شده به خوبی برمی‌آید که دغدغه و انگیزه اصلی وی از طرح این دعوا، اصلاح تاریخ تولدش است، دادرس محترم نیز در همین راستا، قدم برمی‌دارد؛ چه حکم به الزام خوانده به ابطال شناسنامه و صدور شناسنامه تازه با تاریخ تولد واقعی بدون تغییر مندرجات دیگر آن صادر نموده است. حال این پرسش مطرح می‌شود که چه عنوانی به عنوان صحیح خواسته وی قابل تعریف است؟ ابطال شناسنامه یا اصلاح تاریخ تولد. اما پیش از پاسخ به این پرسش، باید دید که آیا تفاوتی میان این دو، وجود دارد یا خیر؟ پاسخ این پرسش مثبت است؛ زیرا اگر شخص، اصالت و تعلق سند به خود را بپذیرد و تنها خواسته‌اش، اصلاح تاریخ تولد باشد، باید اصلاح تاریخ تولدش را درخواست نماید، اما اگر شخص، از اساس تعلق شناسنامه به خود را نپذیرد، در این صورت، با شناسنامه‌ای روبرویم که صاحبی ندارد و با شخصی مواجهیم که فاقد شناسنامه است، طبیعی است که در این حالت، باید درخواست ابطال شناسنامه فاقد صاحب و صدور شناسنامه برای شخص بدون شناسنامه شود. البته توجه به این نکته نیز لازم است که تفاوت این دو، تنها در امور شکلی و عنوان خواسته محدود نیست، بلکه قانون حاکم بر این دو خواسته نیز متفاوت است: درخواست تغییر تاریخ تولد، مشمول «قانون حفظ اعتبار اسناد سجلی و جلوگیری از تزلزل آن‌ها» است؛ زیرا در متن تبصره این قانون ذکر شده است که «صاحب شناسنامه تنها یک بار در طول عمر ... می‌تواند سن خود را اصلاح نماید». بنابراین، این حکم زمانی قابل اجرا است که فرد خواهان تغییر تاریخ تولد، در درجه نخست، تعلق شناسنامه به خود را بپذیرد و تنها نسبت به صحت یکی از مندرجات آن (تاریخ تولد)، ادعا داشته باشد، بر پایه این قانون، «از تاریخ تصویب این قانون تغییر تاریخ تولد اشخاص ممنوع است». البته علی‌رغم اطلاق صدر ماده، تغییر سن در تبصره با شرایطی مجاز دانسته شده است.^۲ به این ترتیب، اصل بر عدم امکان تغییر سن است و استثنائاً تغییر آن (با تایید کمیسیون مذکور) پذیرفته شده است؛ اما در درخواست ابطال شناسنامه، نیاز به تحقق

^۲ برای مطالعه بیشتر: عباس میرشکاری، ماهنامه کانون سردفتران و دفتریاران، «تغییر تاریخ تولد»، ش. ۹۸، آبان ۸۸.

این شرایط نیست؛ زیرا بر اساس ماده هشت قانون ثبت احوال، ابطال شناسنامه نیاز به تشریفات خاصی از لحاظ حقوق ثبت احوال ندارد و دادگاه اختیار بیشتری می‌یابد.^۳

در پرونده پیش‌رو، از اساس، تعلق شناسنامه به صاحب ظاهری آن، محل بحث است و بنابراین مجالی برای اجرای «قانون حفظ اعتبار اسناد سجلی و جلوگیری از تزلزل آنها» نیست. این نکته از عنوان خواسته در دادخواست نیز مشخص است؛ چه عنوان خواسته، اصلاح تاریخ تولد نیست، بلکه ابطال شناسنامه و صدور شناسنامه جدید است. نکته دیگری که ذکر آن خالی از لطف نیست این است که حتا اگر درخواست فرد تنها ابطال شناسنامه (و نه صدور شناسنامه جدید) باشد، بر اساس رویه قضایی دادگاه ملزم است با ابطال شناسنامه قبلی، حکم به صدور شناسنامه جدید را نیز صادر کند.^۴

ج- مرجع صالح برای ابطال شناسنامه و طرف دعوا

۱- بر اساس ماده ۸ ق.ث.ا، «اسناد ولادت و مرگ و شناسنامه و برگ ولادت و گواهی ولادت و اعلامیه‌ها و اطلاعیه‌ها و دفاتر ثبت کل وقایع و نام خانوادگی از اسناد رسمی است و تا زمانی که به موجب تصمیم هیات حل اختلاف یا رای دادگاه بر حسب مورد تصحیح یا باطل نشده، به قوت خود باقی می‌باشد». ماده فوق به

^۳ خانم م. ه.، دادخواستی به طرفیت اداره ثبت احوال آذر شهر به خواسته ابطال شناسنامه فعلی و اصلاح تاریخ تولد به تاریخ ۵۷/۷/۲۰ تقدیم و در بیان خواسته نوشته است: «خواهری به نام م. داشتم که قبل از تاریخ تولد واقعی اینجانب ۱۳۵۷/۷/۲۰ در تاریخ ۱۳۵۱ متولد شده بوده که در چهار سالگی فوت می‌کند و از شناسنامه خواهرم تاکنون استفاده می‌نمایم، در صورتی که تاریخ تولد اینجانب ۵۷/۷/۱۰ می‌باشد و... تقاضای ابطال شناسنامه فعلی و صدور شناسنامه جدید با تاریخ تولد واقعی به تاریخ ۵۷/۷/۲۰ را دارم». شعبه نخست دادگاه عمومی آذرشهر پس از رسیدگی در دادنامه شماره ۸۰۰۴۶۰ به تاریخ ۱۳۹۱/۷/۱۶ نوشت: «اصلاح سن بیش از ۵ سال است لذا به استناد تبصره ماده واحده قانون حفظ اعتبار اسناد سجلی و جلوگیری از تزلزل آنها قرار عدم صلاحیت به شایستگی کمیسیون موضوع تبصره مذکور صادر می‌کند». پرونده در اجرای ماده ۲۸ قانون آیین دادرسی مدنی به دیوان عالی کشور ارسال و به شعبه نخست دیوان ارجاع شد. این شعبه نیز در دادنامه‌اش به تاریخ ۱۳۹۱/۱۱/۱۸ نوشت: «نظر به اینکه ادعای خواهان عدم تعلق شناسنامه موجود به وی می‌باشد و مورد قبول ثبت احوال نمی‌باشد، مستنداً به رای وحدت رویه ۲۷ به تاریخ ۱۳۵۳/۳/۱۵ هیئت عمومی دیوان عالی کشور، دادگاه عمومی صالح به رسیدگی است».

^۴ رای شعبه ۱۲ دیوان به شماره: ۱۲/۱۷/۷۲ به نقل از: یداله بازگیر، علل نقض آراء حقوقی در دیوان عالی کشور، ققنوس، چ ۱، ۱۳۷۶، ص ۱۶۶.

اصطلاح علمای آرایه ادبی، از لف و نشر مرتب زینت گرفته است؛ به این معنی که تصحیح اسناد بر عهده «هیات حل اختلاف» و ابطال آن به اختیار «دادگاه» است.

۲- با توجه به اینکه مجری حکم دادگاه، اداره ثبت احوال است، در کلیه دعاوی مربوط به اسناد سجلی که در دادگاه طرح می‌شود، لزوماً می‌باید دعوا به طرفیت اداره ثبت احوال مطرح شود.^۵ بنابراین، رای از این حیث صحیح است اما با توجه به اینکه دعوا، اساساً به دلیل خطای والدین خواهان در عدم ابطال شناسنامه فرزند نخست و استعمال آن برای فرزند دوم، به وجود آمده است، طرح دعوا به طرفیت والدین فرد چندان بی‌راه نیست.

د- چگونگی ابطال شناسنامه و صدور شناسنامه تازه

همان‌طور که گفته شد، شناسنامه‌ای وجود دارد که صاحبی ندارد و شخصی وجود دارد که بدون شناسنامه است. بنابراین، تردیدی در بطلان چنین شناسنامه‌ای و نیز لزوم صدور شناسنامه تازه نیست؛ چه حیات حقوقی شناسنامه قائم به وجود صاحبش است و لزوم وجود شناسنامه برای هر شخص، امری مبرهن است. بنابراین، موضوع مورد بحث، بیش از آنکه اختلافی حکمی باشد، اختلافی موضوعی است؛ در واقع همه بحث بر سر این است که آیا در حقیقت صاحب واقعی شناسنامه فوت کرده است یا خیر؟ آیا شخصی بدون شناسنامه وجود دارد یا خیر؟ اختلافی که جنبه موضوعی دارد و نیازمند تفحص و احراز حقیقت است.

در همین راستا، احراز فوت صاحب واقعی شناسنامه و اثبات تاریخ دقیق تولد صاحب ظاهری آن می‌تواند عدم تعلق شناسنامه به صاحب ظاهری آن را اثبات کند، در این صورت، تردید در امکان ابطال شناسنامه منطقی نمی‌باشد. خواهان پرونده پیش‌رو نیز جهت اثبات همین موضوع، به گواهی گواهان استناد جسته است. در واقع، دادخواست مورد بحث، متکی به شهادت شهودی است که بر مرگ صاحب واقعی شناسنامه و تاریخ تولد صاحب ظاهری آن گواهی می‌دهند. دادگاه نیز بر پایه همین شهادت شهود، اقدام به صدور رای می‌نماید. نکته‌ای که این پرسش را مطرح می‌کند که آیا استناد به شهادت شهود، برای ابطال شناسنامه، صحیح است یا خیر؟

۵. رای شعبه ۲۵ دیوان عالی کشور در پرونده کلاسه ۷۲/۲۳۶/۲۵، به نقل از: یدالله بازگیر، علل نقض آراء حقوقی در دیوان عالی

اگرچه اداره ثبت احوال به عنوان خواننده در این پرونده، غایب است اما این اداره، در موارد مشابه، در مقام دفاع در مقابل این دلیل به طور متداول به سه ایراد استناد می‌کند. ایراد اول آنکه انگیزه شهود از گواهی دادن، یاری و مساعدت به خواهان ابطال شناسنامه است نه یاری مرجع قضایی در دستیابی به حقیقت؛ بنابراین مفاد شهادت با واقعیت انطباق ندارد. ایراد دوم نیز متوجه اختلافاتی است که بر اثر گذشت زمان بین مفاد شهادت شهود ایجاد شده است، به نحوی که ایشان در خصوص تاریخ دقیق فوت و تولد صاحب واقعی و ظاهری شناسنامه اتفاق نظر ندارند. ایراد سوم نیز از این جهت نشأت می‌گیرد که گواهان در زمان تحمل شهادت به علت صغر سن شرایط لازم برای شهادت را نداشته‌اند. اما در نقد ایرادهای فوق، باید گفت که هرچند گاه شهود تنها برای خوشایند خواهان، بر موضوعی که علم کافی به صدق آن نداشته یا به کذب آن آگاهند، شهادت می‌دهند، اما این تردیدها که کم و بیش در خصوص سایر ادله نیز به اشکال مختلف قابل طرح است، نباید سبب رد مطلق و بدون چون و چرای گواهان شود بلکه می‌باید همچنان اصل را بر صدق اظهارات گواهان گذاشته و کذب آن را محتاج اثبات دانست. در خصوص این ایراد نیز که «شهود خواهان در مورد تاریخ دقیق تولد خواهان متفق‌القول نمی‌باشند» نیز توجه به این نکته لازم است که عدم اتفاق شهود در این مورد از مصادیق ماده ۱۳۱۸ ق.م. می‌باشد که به موجب آن، «اختلاف شهود در خصوصیات امر اگر موجب اختلاف در موضوع شهادت نباشد اشکالی ندارد». در همین راستا، همین که بر اساس قدر متیقن حاصله از مفاد شهادت، عدم تولد خواهان در تاریخ مندرج در شناسنامه احراز شود، می‌باید در صحت شناسنامه تردید کرد. همچنین، در خصوص شرایط شهود، می‌بایست توجه داشت که وجود شرایط اعتبار شهادت در زمان شهادت دادن معتبر است نه در زمان تحمل شهادت. پس صغر سن در زمان تحمل شهادت نمی‌تواند مانع حجیت شهادت باشد.^۶

همچنین، ممکن است گفته شود که از آنجا که شناسنامه سندی رسمی است و طبق ماده ۱۳۰۹ ق.م. دعوی مخالف با مندرجات اسناد رسمی به صرف شهادت شهود قابل اثبات نیست؛ بنابراین شهادت برخلاف مفاد اسناد رسمی قابل پذیرش نیست. با این حال، این نقد از این جهت روا نیست که مواد ۱۳۰۶ به بعد ق.م. که ارزش سند را به مراتب بالاتر از شهادت معرفی می‌کردند، در تغییرات سال ۱۳۶۱ نسخ و به تعبیر بهتر، حذف شدند.^۷

۶. شهید اول، لمعه دمشقیه، ج ۱، قدس، ج ۱، ۱۴۱۱، ص ۱۸۷: «والمعتبر فی الشروط وقت الاداء لا وقت التحمل».

۷. «باتوجه به اینکه گواهان تعرفه شده خواهان دعوی صدق مدعی وی را تأیید نموده‌اند و خلاف مندرجات سند رسمی به اثبات رسیده بدین وصف دادگاه با عنایت به مستندات ابرازی و نظر به ارزش شهادت در این قبیل از امور مبنی بر نظریه فقهی

دفاع دیگر این است که: «خواهان از شناسنامه به مدت مدیدی استفاده کرده است، این استفاده نشان‌دهنده اقرار فرد بر تعلق شناسنامه به خود می‌باشد.^۸ این در حالی است که ادعای فعلی وی مبنی بر عدم تعلق شناسنامه، انکار بعد از اقرار محسوب می‌شود که علی القاعده پذیرفتنی نیست».^۹ اما در نقد این استدلال نیز می‌توان گفت که هرچند بر اساس ماده ۱۲۷۵ ق.م. هر کس اقرار به حقی برای غیر کند، ملزم به اقرار خود خواهد بود؛ اما مواد ۱۲۷۶ و ۱۲۷۷ همان قانون اجازه اثبات کذب بودن اقرار را داده است. حال اگر فردی در زمان استفاده از شناسنامه خود تصور می‌کرده که شناسنامه به وی تعلق دارد و از همین رو از آن استفاده

شماره ۲۶۵۵ مورخ ۶۷/۸/۸ فقهای محترم شورای نگهبان در باب ارزش شهادت حکم بر الزام خواننده دعوی به تغییر نام خواهان از خدیجه به هانیه با حفظ سایر مشخصات سند سجلی خواهان صادر می‌دارد.» دادنامه شماره: ۸۳۴ شعبه ۲۱۸ دادگاه حقوقی تهران به تاریخ: ۱۳۸۴/۷/۹ به پرونده کلاسه: ۸۳/۱۳۹۵ «با عنایت به تحقیقات انجام شده و مودای گواهی شهود که متفقاً مشعر بر تایید ادعای خواهان است و توجهاً به نظریه مورخه ۲۶۵۵ - ۱۳۶۷/۱/۸ شورای محترم نگهبان مبنی بر قبول استماع گواهی شهود حتی بر خلاف مندرجات سند رسمی .. و اینکه مستفاد از گواهی شهود تعرفه شده خواهان طفل خردسال که حدود سه ماه دارد به نام حسین اشتهاار پیدا نموده و از نام قبلی رسماً در هیچ مرجعی استفاده نشده دعوی خواهان را موجه و مقبول تشخیص و ضمن حکم به ابطال نام قبلی فرزند خواهان در شناسنامه رای به نفع خواهان علیه اداره خواننده به صدور شناسنامه جدید برای فرزندش به نام حسین صادر می‌دارد.» دادنامه شماره ۱۳۷ شعبه ۱۹ دادگاه عمومی کرج مورخ: ۱۳۷۴/۶/۲۸ به شماره پرونده: ۷۴/۱۹/۲۷۸/۴.

^۸ «ان اختلافاً فی الرویه فالقول مدعیها بیمنه لان الاقدام علی العقد اعتراف بصحه و هو جار علی القاعده فی دعوی الصحه و الفاسد.» به نقل از: نهایی المحتاج، ج ۳، ص ۴۰۸؛ ملحقات عروه، ج ۲، ص ۱۸۰؛ برای بررسی بیشتر: عباس میرشکاری، اصل صحت، ماهنامه کانون سردفتران و دفتریاران، ش ۸۷، مهر ۸۷.

۹. «اولاً خواهان مدعی است دقیقاً در تاریخ ۱۳۴۷/۶/۹ متولد شده و بر اثبات این ادعا به گواهی گواهان استناد کرده لکن سه نفر گواهان تعرفه شده از جانب مشارالیه که در محضر دادگاه بیان شهادت نموده اند ادعای خواهان را در زمینه تولد در تاریخ فوق تایید نکرده‌اند و اجمالاً و به نحو غیر قاطع و مبنی بر تردید سن خواهان را حدود بیست سال اظهار کرده‌اند که گواهی آنان با لحاظ مواد ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ ق.م. مثبت ادعای خواهان نمی‌باشد ثانیاً خواهان مدعی است شناسنامه به خواهر متوفیه‌اش تعلق داشته در صورتی که به دلالت مندرجات فتوکپی شناسنامه، خواهان اخیراً به منظور تعویض شناسنامه‌اش به اداره ثبت احوال محل مراجعه و ضمن تسلیم درخواست‌نامه و عکس و شناسنامه قدیمی و ضمن تایید این مطلب که شناسنامه به خودش تعلق دارد تعویض آن را تقاضا کرده و اداره ثبت احوال هم با احراز صحت تقاضا در اجرای مواد ۴۳ و ۴۶ قانون ثبت احوال اصلاحی ۱۳۶۳ شناسنامه از نوع جدید ملصق به عکس شخص خواهان صادر و به وی تسلیم کرده است. لذا ادعای خواهان با اقرار و تایید مشارالیه در محضر ثبت احوال منافات دارد.» دادنامه شماره: ۶۶۷/۳ شعبه سوم دیوان عالی کشور به تاریخ: ۱۳۷۲/۱۰/۲۸ به نقل از: یداله بازگیر، قانون مدنی در آئینه آراء دیوان عالی کشور، ادله اثبات دعوی، چ ۱، گیتی، ۱۳۸۰.

می‌کرده و در برابر مراجع مختلف به آن استناد می‌نموده اما بعداً که به وجود اشتباه خود آگاه شده است، باید به وی حق رجوع از اقرار خود را داد.^{۱۰}

ه- نقدهای وارد بر دادنامه

دو نقد جدی بر دادنامه مورد بحث وارد است؛ نقد نخست آنکه، همان‌طور که گفته شد، اختلاف مورد بحث، اختلافی موضوعی است؛ پس تلاش دادگاه برای احراز حقیقت می‌تواند راه‌گشای این اختلاف باشد؛ اما

۱۰. خواهان در شعبه ۷۶ دادگاه عمومی تهران به طرفیت اداره ثبت احوال تهران به خواسته ابطال شناسنامه فعلی خود و صدور شناسنامه جدید اظهار داشته است که با فوت خواهرش در سنین کودکی و پیش از تولد وی، والدین او شناسنامه مذکور را ابطال نکرده و آن را به مشارالیه اختصاص داده‌اند و در جهت اثبات ادعای خود به شهادت شهود و همچنین نظریه پزشکی قانونی استناد کرده است. دادگاه چنین رای صادر نمود: «نظر به توضیحات خواهان در دادخواست به اینکه شناسنامه مورد تقاضای ابطال متعلق به خواهر متوفی بوده که والدینش پس از فوت خواهرش ابطال ننموده‌اند و آن را به وی که پنج سال بعد از فوت خواهرش متولد گردیده اختصاص داده‌اند و نظر به اینکه شهود جملگی اظهارات خواهان را تایید نموده‌اند و اظهارات شهود مفاداً واحد و یقین آور می‌باشد و نظر به اینکه دفاعیات خوانده مبنی بر اینکه استفاده طولانی خواهان از شناسنامه دلالت بر تعلق واقعی شناسنامه به وی می‌نماید، مستدل نیست و نظر به اینکه نظر پزشک کارشناس مورد انتخاب دادگاه نیز در تایید صحت ادعای خواهان در مورد سن واقعی وی می‌باشد دعوی مطروحه محمول بر صحت تلقی و مستنداً به ماده ۲ ق.آ.د.م. و ماده ۴ ق.ث.ا. حکم بر ابطال شناسنامه و صدور شناسنامه مجدد به تاریخ تولد ۱۳۴۲/۱۲/۱۹ با حفظ سایر مشخصات شناسنامه باطله صادر می‌دارد.» دادنامه شماره: ۱۷۹۳ به تاریخ: ۱۳۷۵/۹/۲۹. با این حال شعبه ۷ دادگاه تجدید نظر استان تهران در تجدیدنظرخواهی از رای فوق الذکر، نظر دادگاه را نپذیرفته و چنین رای داده است: «شهادت شهود با توجه به اینکه در سال ۱۳۳۷ طفل غیر ممیز ۵ ساله و ۷ ساله بوده‌اند از نظر دادگاه حجیت ندارد و نمی‌تواند قابل قبول باشد ... همچنین، نامبرده پس از سال‌ها استفاده کردن از همین شناسنامه، آن را متعلق به خود دانسته و با دادن عکس به اداره ثبت احوال متقاضی تعویض شناسنامه اش شده و عکس وی بر روی شناسنامه جدید الصاق و به وی تحویل شده و مدت ده سال دیگر باز هم از همین شناسنامه استفاده کرده و هیچگاه منکر تعلق شناسنامه به خودش نشده اما اکنون دلایلی که مبنی بر فوت خواهرش باشد در جهت اثبات ادعایش ارائه نداده و به نحوه فوت و محل دفن خواهر ادعایی هم اشاره نکرده است، بنا به مراتب فوق از نظر دادگاه تعلق شناسنامه به تجدیدنظرخوانده محرز و مسلم است و سند مذکور طبق قانون ثبت احوال و ماده ۱۲۸۷ ق.م. در زمره اسناد رسمی است که با هر دستاویز و انگیزه‌های شخصی نباید خدشه دار شود؛ بنا به مراتب یاد شده تجدیدنظرخواهی اداره ثبت احوال تهران نسبت به دادنامه تجدیدنظرخواسته به شماره ۱۷۹۳ مورخ ۱۳۷۵/۹/۲۹ صادره از شعبه ۷۶ دادگاه عمومی تهران وارد است.» شماره دادنامه: ۱۹۲۰، مورخ ۱۳۷۵/۱۲/۲۸، به نقل از: بازگیر، یداله، قانون مدنی در آئینه آراء دیوان عالی کشور، ادله اثبات دعوی، گیتی، چ ۱، ۱۳۸۰.

متأسفانه چندان تحرکی از سوی دادرس محترم دیده نمی‌شود؛^{۱۱} در واقع این انتظار از دادرس می‌رفت که به استناد ماده ۱۹۹ ق.آ.د.م. در جهت کشف حقیقت قدمی بردارد، نه آنکه به صرف استناد به شهادت شهود و نیز «قرائن و امارات حاصله در پرونده»، رای خود را بی‌نیاز از تقویت موضوعی ببیند؛ نقد دوم، نیز غفلت دادرس محترم از قانون ثبت احوال و قانون حفظ اعتبار اسناد سجلی و جلوگیری از تزلزل آن‌ها است؛ در واقع، موضوع پرونده پیش‌رو، یکی از موضوعات مربوط به حقوق ثبت احوال است، پس این انتظار، گزاف نیست که رای صادره، با توجه به قوانین اختصاصی این حوزه، صادر شود اما دریغ که دادرس محترم، بی‌توجه به این قوانین خاص، تنها استناد به قانون مدنی و قانون آیین دادرسی مدنی را برای تقویت جنبه حکمی رای خود کافی دانسته است. جالب آنکه مواد استناد شده نیز چندان خالی از خلل نیستند؛ برای نمونه دادرس محترم در جهت اثبات اختیار خود در ابطال شناسنامه، به ماده ۹۹۵ ق.م. استناد کرده است. در حالی که این ماده، ناظر به صلاحیت دادرس در تغییر مطالب و مندرجات اسناد سجلی است نه ابطال آن، بر پایه این ماده: «تغییر مطالبی که در دفاتر سجل احوال ثبت شده است ممکن نیست مگر به موجب حکم محکمه». همچنین، آیا واقعاً نیازی به استناد به ماده ۱۹۴^{۱۲} و یا ۱۹۸^{۱۳} ق.آ.د.م. بوده است؟

۱۱. «کیفیت دعوی مطروحه و اینکه خواهان در دادخواست اعلام نموده که برادری داشته که فوت شده و پدرش به جای اینکه شناسنامه برادر متوفایش را ببرد و فوتش را ثبت برساند شناسنامه وی را برده و عمل کرده چنین اقتضاء داشته که دادگاه به منظور کشف واقع دعوی با ملاحظه سوابق سجلی والدین خواهان و برادران و خواهان وی از آنان در زمینه ادعای عنوان شده، تحقیق به عمل می‌آورد و چون در مانحن فیه مراتب فوق رعایت نگردیده لذا نظریه صادره در شرایط فعلی واجد ایراد قضایی تشخیص و مقرر می‌دارد پرونده جهت رسیدگی به مورد فوق و صدور رای مقتضی متناسب با نتایج حاصله از رسیدگی مورد نظر به دادگاه رسیدگی کننده اعاده گردد.» دادنامه شماره ۶۸/۱۱۳۵/۱۸ شعبه ۱۸ دیوان عالی کشور به تاریخ ۱۳۶۸/۱۲/۲۸؛ به نقل از: یدالله بازگیر، قانون مدنی در آینه آراء دیوان عالی کشور- ادله اثبات دعوی، گیتی، چ. ۱، ۱۳۸۰.

۱۲. «دلیل عبارت از امری است که اصحاب دعوا برای اثبات یا دفاع از دعوا به آن استناد می‌نمایند».

۱۳. «در صورتی که حق یا دینی بر عهده کسی ثابت شد، اصل بر بقای آن است مگر این که خلاف آن ثابت شود».

نتیجه:

همچنانکه اجرای اصل صحت در اسناد سجلی برای مصون گذاشتن آنها از تعرض، امری لازم و منطقی تلقی می شود؛ پذیرش درخواست ابطال اسناد سجلی، نیز موضوعی پذیرفتنی است. درخواستی که در صلاحیت دادگاه بوده و همانطور که در متن مقاله دیدیم، تلاش دادگاه برای احراز حقیقت می تواند نقش موثری در رفع اختلاف داشته باشد.

منابع فارسی:

- ۱- شهیدی، دکتر مهدی، تشکیل قراردادها و تعهدات، مجد، ج. ۴، ۱۳۸۴.
- ۲- صفایی، دکتر سید حسین، قاسم‌زاده، دکتر سید مرتضی، حقوق مدنی (اشخاص و محجورین)، سمت، ۱۳۸۲.
- ۳- صفایی، دکتر سید حسین، امامی، اسدالله، حقوق خانواده، میزان، ج. ۷، پاییز ۱۳۸۳.
- ۴- کاتوزیان، دکتر ناصر، قواعد عمومی قراردادها، ج. ۲، انتشار، ج. ۷، ۱۳۸۵.
- ۵- کاتوزیان، دکتر ناصر، عقود معین، ج. ۴، انتشار، ج. ۴، ۱۳۸۲.
- ۶- میرشکاری، عباس، حقوق ثبت احوال، نشر میزان، ۱۳۹۰.
- ۷-، تغییر تاریخ تولد، ماهنامه کانون سردفتران و دفتریاران، ش. ۹۸، آبان ۸۸.